

# هویت، کارآمدی نهادی و امنیت انسانی

(بررسی موردی ایران، افغانستان و پاکستان - ۲۰۰۸-۱۹۷۰ میلادی)

نوشته: دکتر محمد محسن حمیدی\*

ایران، از فرصتها، آسیبها و چالشهایی سخن به میان خواهد آمد که در سالهای آینده، برای بهبود وضع و پیشگیری از بحران، باید در دستور کار دولت ایران قرار گیرد. کوچ، کشت و قاجاق مواد مخدر، قاجاق انسان، دهشت افکنی (تروریسم)، بیکاری، فساد اداری، چالشهای فرهنگی و هویتی و آسیبهای اجتماعی، بخشی از محورهای مورد بررسی خواهد بود.

اگر سه بُعد رفتار انسانی را، همچشمی، ستیزه و بالندگی بدانیم، یعنی از روانشناسی اجتماعی آدمی آغاز کنیم و به جامعه‌شناسی بحرانها برسیم، آنگونه که در بررسی موردی ایران، افغانستان و پاکستان نشان داده خواهد شد، در چاره‌جویی برای بحرانها و مدیریت آنها، بویژه در مناطق مرزی، پرداختن به ابعاد انسانی، فرهنگی و اجتماعی برتری خواهد داشت.

فرضیه اصلی پژوهش:

چنین می‌نماید که بیشتر آشفتگیها و بحرانها در افغانستان، پاکستان و ایران، از ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۸ میلادی،

## ۱. طرح مسأله:

سرشت روزگار کنونی، آثار جوامع بر یکدیگر را افزایش داده است. بخشی از بحرانهای یک کشور، خاستگاه بیرونی دارد. آشفتگی در خانه همسایه، آرامش را از دیگر همسایگان می‌رباید. افزون بر این، پاره‌ای از دشواریها نیز خاستگاه درونی دارد. به هر رو، گذشته از درونی یا بیرونی (منطقه‌بی و بین‌المللی) بودن ریشه‌های بحران، آنچه در خور نگرش است، گسترش‌پذیری آن به دیگر کشورهاست. در این میان، امنیت انسانی بر دیگر ابعاد امنیت برتری دارد؛ زیرا برترین کارویژه حکومتها، کمابیش در فلسفه سیاسی همه جوامع، پاسداری از امنیت و زندگی شهروندان است.

در این نوشتار، نخست به بحرانها و آشفتگیهای درونی افغانستان و پاکستان در سالهای ۲۰۰۸-۱۹۷۰ میلادی و اثر آن بر ایران، بویژه مناطق مرزی پرداخته خواهد شد. سپس با بررسی موردی مناطق مرزی

\* استادیار علوم سیاسی در دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

رهنمون کنشهای آدمی بود، می توانستیم چشم آن داشته باشیم که نظمی بی اجبار در زندگی اجتماعی انسانها پدیدار شود؛ ولی حال که چنین نیست، این نظم باید از درون قدرت و اجبار سیاسی سر بر آورد. حتا کسی همچون «توماس آکوئیناس قدیس» - برجسته ترین نماینده مسیحیت سنتی و کلاسیک - بر این باور بود که «گناه نخستین» سبب شده است که «انسان، به طریقی علاج ناپذیر نظم ستیز»<sup>۲</sup> باشد.

یک سر دیگر طیف در رهیافتها به روانشناسی اجتماعی آدمی، خوشبینی نسبی کسانی چون «جان لاک» است به سرشت وی. او بر این باور است که انسان از آن مایه از خرد و نیک خواهی و نیک سرشتی برخوردار است که اگر به حال خویش وا گذاشته شود، با دیگران از راه همکنشی مسألت آمیز در آید و نظمی خوشایند و آفریننده برپا کند. تکیه من بر نظم، در این نظریه ها، بدان دلیل است که بخش چشمگیری از امنیت انسانی از نظم برمی خیزد. زندگی در جامعه ای بی نظم، در حوزه های گوناگون فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، از یکسو انسان را به سرگیجه روانی دچار می سازد، زیرا نمی داند کدام راه و گزینه می تواند از دید اجتماع، پایدار و پذیرفته و مشروع باشد، و از دیگر سو از بهره وری و کارآمدی تلاشهای فردی و گروهی می کاهد

○ اگر سه بُعد رفتار انسانی را، همچشمی ستیزه و بالندگی بدانیم، یعنی از روانشناسی اجتماعی آدمی آغاز کنیم و به جامعه شناسی بحرانها برسیم، آنگونه که در بررسی موردی ایران، افغانستان و پاکستان نشان داده خواهد شد، در چاره جویی برای بحرانها و مدیریت آنها، بویژه در مناطق مرزی، پرداختن به ابعاد انسانی، فرهنگی و اجتماعی برتری خواهد داشت.

از مسایل هویتی، اجتماعی و ناکارآمدی نهادی مایه گرفته است و از اینرو، بهترین چاره نیز پرداختن به هویت، کارآمدسازی نهادی و مدیریت بحران خواهد بود.

## ۲. نظم و امنیت انسانی

برخی از دشواریها در زندگی انسانی، از ویژگیهای روانی آدمی سرچشمه می گیرد. «امنیت» را «فراغت از هر گونه تهدید یا حمله و یا آمادگی برای رویارویی با هر تهدید و حمله را گویند»<sup>۱</sup> خواه انسان را برترین آفریده بدانیم و خواه همانند دیگر جانداران، به هر رو کمابیش برخی ویژگیهای حیوانی در سرشت اوست که به سوی کنشهایی همچون ستیزه گری می کشاندش. «هابز» و «ماکیاول» چنین رویکردی به سرشت انسانی دارند. هابز می گوید: «ماهیت انسان، در برگیرنده سه اصل رفتاری است که اعمال و رفتار او را پدید می آورد: رقابت، اختلاف و افتخار. اولین اصل، او را به منفعت طلبی و تلاش برای کسب منافع بیشتر رهنمون می شود. دومین اصل، اطمینان و امنیت را برای او به ارمغان می آورد؛ و سومین اصل، شهرت و اعتبار برایش ایجاد می کند...»

بر این پایه می توان دریافت که انسانها در سراسر تاریخ، بیشتر در جنگ با یکدیگر بوده اند: جنگ همه با همه.<sup>۲</sup> ماکیاول نیز، کمابیش همچون هابز، خمیرمایه آدمی را بر ساخته از عناصر ناخوشایندی همچون ترس و سودپرستی می داند. به دیگر سخن، هر چند عشق نیز یکی از اصلی ترین سازماینده های کنش آدمی است، ولی از آنجا که عشق در دستان کس دیگری (آن که عشق می ورزد) است، نمی توان در زندگی اجتماعی - سیاسی، چندان به امید عشق بود و بر آن تکیه کرد؛ ولی ترس در دستان ترساننده، و در نتیجه، اعتمادپذیر است. البته ماکیاول، شاید بر آن بوده که آدمیان در فرایندی تاریخی، از وفاداری، درستکاری و دیگر فضیلتهای اخلاقی دور افتاده اند، آنگونه که مردمان در زادگاه او ایتالیا، از روزگار امپراتوری روم چنین به بیراهه افتاده اند. اگر فضیلتها،

آمد. «فرآورده‌هایی که جامعه بیشترین نیاز را به آنها دارد، آزادانه تولید خواهد شد، و سازندگان این فرآورده‌ها مزد عادلانه خود را از خریداران خواهند گرفت. کسانی که در کار تولید شرکت ندارند، و از این رو، هیچ کمکی به جامعه نمی‌کنند، چون چیزی هم برای فروش ندارند، از این طریق، خود به خود به کیفر خواهند رسید... نظم نه به قدرت، که به «دست نامرئی» (عبارت آدم اسمیت) بازار آزاد، بستگی دارد.»<sup>۴</sup> یک کوشنده سیاسی هوادار خصوصی سازی گفته بود: در چند دهه پیش، کسی شباهنگام از روستایی در کرمان، سوار بر الاغ، آهنگ رفتن به روستایی دیگر کرد. در راه پیوسته الاغ را می‌زد. چون می‌زد، الاغ به راست می‌رفت، باز می‌زد به چپ می‌رفت و... مردی در راه به او رسید و با دیدن رنج و تلاشش پرسید چه می‌کنی؟ گفت: این خر به محمد آباد نمی‌رود، به این دلیل تاز بانه اش می‌زنم. مرد گفت: به حال خود رهاش کن، بی‌گمان تو را به محمد آباد خواهد برد. حال به تعبیر من و در میان این دیدگاه، اگر اقتصاد به حال خود رها شود، خود، نظمی پدید خواهد آورد و به سر منزل مقصود خواهد رفت.

برخی از اندیشمندان نیز نظم را بر آمده از عادت، رسم و سنت می‌دانند. «اینان» نیکی یا هماهنگی ذاتی انسانی را باور ندارند، بلکه بر آنند که مردمان در گذر نسلها، خود به خود، برای زندگی نظمی ساخته‌اند که هم به علت عادت و هم به علت احترام به شیوه‌های آن، تداوم یافته است.<sup>۵</sup>

ارسطو، بر آن بود که: باید از تغییر زودا زود قانون پرهیز کرد، زیرا جوهره قانون و اصلی ترین عنصر کارآمدی آن، عادت است، و تغییر زود هنگام، نقض غرض است «چون مردمان از دگرگون کردن قوانین خود، آن مایه سود نمی‌برند که از خو گرفتن به نافرمانی، زیان...»

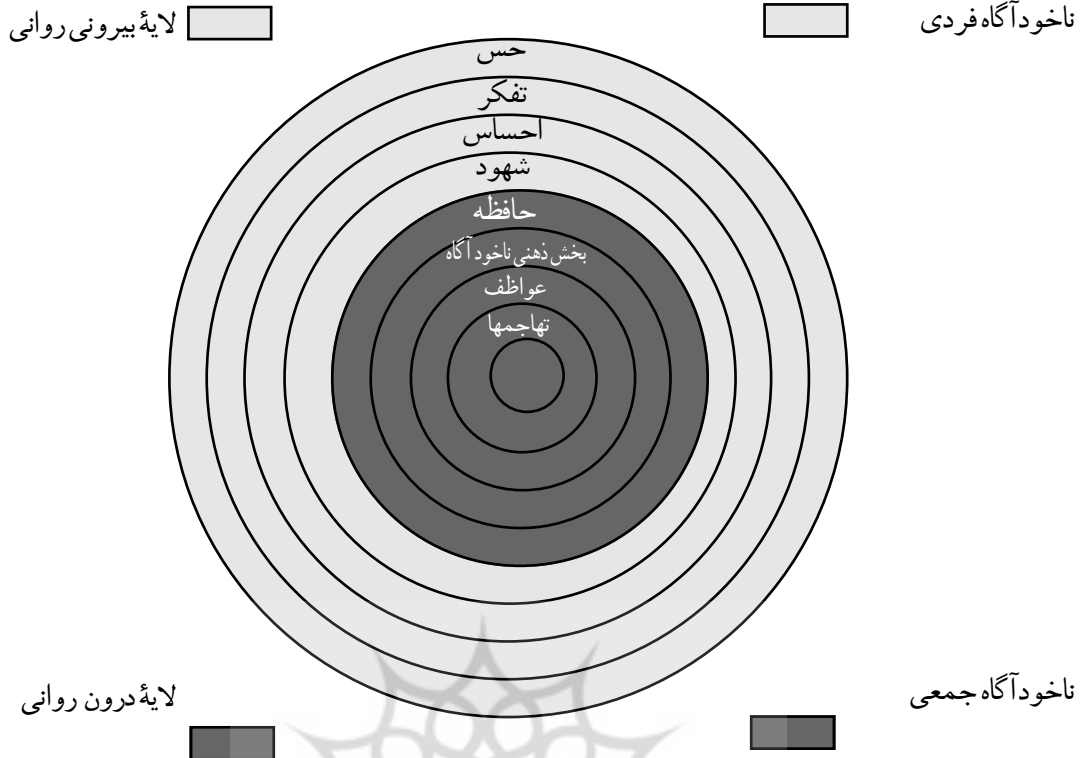
قانون به خودی خود، دارای هیچ گونه نیرویی برای تحمیل اعتبار خویش نیست و نیروی آن فقط از عادت برمی‌خیزد و هر عادت را زمان بسیار باید تا در اجتماع،

بخش چشمگیری از امنیت انسانی از نظم برمی‌خیزد. زندگی در جامعه‌ای بی‌نظم، در حوزه‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، از یکسو انسان را به سرگیجه روانی دچار می‌سازد، زیرا نمی‌داند کدام راه و گزینه می‌تواند از دید اجتماع، پایدار و پذیرفته و مشروع باشد، و از دیگر سو از بهره‌وری و کارآمدی تلاشهای فردی و گروهی می‌کاهد و بدین سان، انسان از زندگی امن و آرام برخوردار نخواهد بود. از اینجا است که باید یکی از برجسته‌ترین سازماندهی‌های امنیت انسانی را «نظم خوشایند» دانست.

و بدین سان، انسان از زندگی امن و آرام برخوردار نخواهد بود. از اینجا است که باید یکی از برجسته‌ترین سازماندهی‌های امنیت انسانی را «نظم خوشایند» دانست. مراد از نظم خوشایند این است که: هر چند، هر نظمی به از بی‌نظمی است و خود تاندازه‌ای آفریننده امنیت انسانی، ولی امنیت انسانی برای نزدیک شدن به امنیت انسانی بهینه و پیشینه، نیازمند خوشایندتر شدن فزاینده نظم است؛ نظمی که با باورهای افراد آن جامعه، ناسازگار نباشد و بتواند احساس سرزندگی و آرامش بیافریند.

افزون بر قدرت سیاسی، از دو سرچشمه دیگر نظم اجتماعی هم می‌توان سخن گفت. اقتصاددانان کلاسیک، همچون «آدام اسمیت»، که با شعار «لسه فر» (بگذارید آزاد باشند)، از آزادی اقتصادی و سرمایه‌داری هواداری می‌کنند، نه تنها به نیک سرشتی انسان باور ندارند، که وی را مادی‌گرا و خودخواه می‌دانند، ولی به این نتیجه می‌رسند که اگر دولتها، تنها زمینه‌بایسته فعالیت اقتصادی شهروندان مانند مالکیت و ثبات پولی را فراهم کنند و راه را بر آزادی آنان برای دستیابی به منافع خودخواهانه نبندند، نظمی نیکو پدید خواهد

## نمودار ۱: روان



می توان گفت: امنیت انسانی، در نخستین گام خود، نیازمند نظمی خوشایند است که بر آیندی از باورها، احساسها و آرزوهای شهروندان باشد. در درون چنین نظمی، افراد، کمابیش باید بتوانند منافع خصوصی خود را پیگیری کنند و به آن برسند؛ از احساس زندگی

○ هر چند، هر نظمی به از بی نظمی است و خود تا اندازه‌ای آفریننده امنیت انسانی، ولی امنیت انسانی برای نزدیک شدن به امنیت انسانی بهینه و بیشینه، نیازمند خوشایندتر شدن فزاینده نظم است؛ نظمی که با باورهای افراد آن جامعه، ناسازگار نباشد و بتواند احساس سرزندگی و آرامش بیافریند.

استوار و پایدار گردد».<sup>۶</sup> از چشم اندازی دیگر، و در پیجویی ریشه‌های نظم اجتماعی، می توان بار هیافت جامعه‌شناسی امروز، به موضوع نگرینست: آفرینندگی و پایایی جامعه، در گرو دو چیز است: «(۱) کنش متقابل اجتماعی نمادی؛ و (۲) الگو [سرمشق]های اجتماعی ای که از آن کنش متقابل ناشی می شود.» بدین سان سه الگوی اجتماعی پدید می آید: «فرهنگ، ساختار اجتماعی و نهادهای اجتماعی. این الگوها با همدیگر برای فرد انتخاب می کنند، کنش را نظم داده و هماهنگ می کنند و مسائل مستمری را که رویاروی جامعه قرار می گیرند، حل می کنند. با وجود این، دو ویژگی دیگر که وجود جامعه را امکان پذیر می سازند، باید بررسی شوند: وفاداری به جامعه، و وجود تضاد اجتماعی مثبت و دگرگونی اجتماعی».<sup>۷</sup> با توجه به آنچه در بالا و بیشتر در چارچوب رهیافت روانشناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی آمد، اکنون

جنگ یا چیزی شبیه آن شود. این گونه تحركات، به طور فزاینده‌ای مسری است، با سرائتی تقریباً تمام عیار، زیرا هنگامی که ناخودآگاه جمعی فعال می‌شود، شما دیگر همان فرد سابق نیستید، شما تنها در جریان مزبور شرکت ندارید، بلکه همان جریان هستید»<sup>۸</sup>.

در این دیدگاه، حوزه‌ای از روان آدمی که گریز یا و رام ناشدنی بشمار می‌آید، کوچک نیست. ولی به هر رو، باز هم می‌توان به گونه‌ی افرادی را در نظر گرفت که در بیشترین دامنه زندگی و مدت زندگی، با هم به سازگاری روزگار بگنجانند. در اینجا، نقش عواطف و احساسها، در کنار آگاهیها، پرنگتر می‌شود؛ و نظم‌ی رامی‌توان خوشایند گفت که این عدالت، کمترین‌ی بی از سطح پدیدارشدگی و ارضاء را دارا باشد. به هر رو، آدمی اگر هم ویژگیها و سازمایه‌هایی از ناسازگاری در روان خود نداشته باشد، از آنجا که منابع محدود است و ویژگیها و نیازمندیهای وی، چه بسا در جامعه در راه برآورده شدن و ارضاء به مانع برمی‌خورد، آمادگی در افتادن با دیگران و ستیزه‌گری را دارد. حال که سرشت یا زندگی آدمی چنین است، سخن به اینجا می‌رسد که: آیا می‌توان در

○ ارسطو بر آن بود که: باید از تغییر زوداود قانون پرهیز کرد، زیرا جوهره قانون اصلی‌ترین عنصر کارآمدی آن، عادت است، و تغییر زوددهنگام، نقض غرض است «چون مردمان از دگرگون کردن قوانین خود، آن مایه سود نمی‌برند که از خو گرفتن به نافرمانی، زیان . . . .»

قانون به خودی خود، دارای هیچ گونه نیرویی برای تحمیل اعتبار خویش نیست و نیروی آن فقط از عادت برمی‌خیزد و هر عادت را زمان بسیار باید تا در اجتماع، استوار و پایدار گردد».

راستین و سودمندی بر خوردار باشند؛ احساس هویت و کارآمدی کنند و آینده زندگی در آن جامعه را، کمابیش، امیدبخش بدانند.

### ۳. ستیزه‌های اجتماعی و امنیت انسانی

با پیگیری همان رهیافت روانشناسی اجتماعی و جامعه‌شناختی، اکنون به ریشه‌های ستیزه در جامعه می‌پردازیم. کارل یونگ یکی از برجسته‌ترین روانشناسان تحلیلی، روان آدمی را به چند بخش به گونه زیر دسته‌بندی می‌کند:

حس، کارکردی است که به کمک آن، آدمی آگاهیها را از جهان بیرون دریافت می‌کند. در کارکرد دوم - اندیشه - آنچه را حواس به انسان گفته است، درک و چیزها را نامگذاری می‌کند. آنگاه، درباره آنها، احساسی می‌یابد و حال و هوایی احساسی، دیده‌های وی را همراهی می‌کند. «سرانجام، وی آگاهی‌هایی درباره این که آن چیز از کجا آمده، به کجا می‌رود و چه کاری ممکن [است] انجام دهد، به دست می‌آورد. این مرحله شهود است و در آن حالت، شما زوایای مبهم قضایا را می‌بینید. این جا - کارکرد، سیستم [سامانه] برون روانی را تشکیل می‌دهد. حوزه دیگر شکل، «مجتمع خودساز خودآگاه» را می‌سازد. در حوزه درون روانی، در آغاز کارکرد جامعه دیده می‌شود که اراده می‌تواند آن را کنترل نماید. آن گاه، به اجزای ذهنی کارکردها می‌رسیم که هر چند به گونه‌ای سیستم اراده آنها را اداره نمی‌کند، ولی هنوز از قدرت آن برخوردار است، که آنها را اسرکوب نموده، کنار زده یا بر شدت آنها بیفزاید. پس از آن، به عواطف و تهاجم‌ها می‌رسیم که مهار آنها، به نیروی بسیار زیادی نیازمند است. تنها کار، سرکوب آنهاست. و سرانجام به هسته مرکزی ذهن، حیطة «ذهن کهن الگو» می‌رسیم که به هیچ روی، خودآگاه نیست. «این يك قانون است که هر گاه ناخودآگاه جمعی در گروه‌های اجتماعی بزرگتری تجمع یابد، نتیجه آن به صورت دیوانگی جمعی ظهور می‌کند، يك همه‌گیری روانی، که ممکن است منجر به انقلاب،



○ امنیت انسانی، در نخستین گام خود، نیازمند نظمی خوشایند است که بر آیندی از باورها، احساسها و آرزوهای شهروندان باشد. در درون چنین نظمی، افراد، کمابیش باید بتوانند منافع خصوصی خود را پیگیری کنند و به آن برسند؛ از احساس زندگی راستین و سودمندی برخوردار باشند؛ احساس هویت و کارآمدی کنند و آینده زندگی در آن جامعه را، کمابیش، امیدبخش بدانند.

اینجا، نه منافع طبقات و گروههای اجتماعی و نه ساخت قدرت دولتی و یا همبستگی اجتماعی، بلکه وضع عینی یا ذهنی فرد است. این دیدگاه از نظر فلسفی، مبتنی بر مکتب اصالت فایده است که عمل فرد را عقلایی و در جهت دستیابی به شادی و فایده می‌داند. . . همه تئوری‌های فردگرایانه، پیدایش وضعیت انقلابی را به ناخرسندی نیازهای فردی نسبت نمی‌دهند. برخی از این نظریات، بهبود در شرایط زندگی فرد و افزایش توقعات او را عامل اصلی نارضایی و پرخاشجویی سیاسی بشمار می‌آورند.<sup>۱۰</sup>

دیدگاه «آلکسی دو توکویل» و «جیمز دیویس» (معروف به منحنی G)، بر همین چشمداشتهای فزاینده متمرکز است. این درونمایه نظری را «تدرابرت گار»، در کتاب «چرا انسانها شورش می‌کنند؟»<sup>۱۱</sup> با عنوان: «ناکامی نسبی» گسترش داده است. سخن در اینجا بر سر شکاف و فاصله‌یی است که میان تواناییها و امکانات فرد از یکسو، و چشمداشتهای وی از دیگر سو وجود دارد. سه گونه ناکامی از دید تدرابرت گار، چنین است: ۱) ناکامی بر خاسته از کاهش امکانات، در حالی که چشمداشتهای پابرجا مانده است؛ ۲) ناکامی ریشه گرفته از افزایش چشمداشتهای که با ثابت ماندن نسبی امکانات

جامعه، ترتیبات و نظم و چینشی فراهم آورد که از دامنه این برخوردها بکاهد؟

ستیزه می‌تواند به گونه‌های بسیار پدیدار شود، از برخوردهای میان فردی تا ستیزه‌های طبقاتی، قومی، مذهبی، ملی، دولتی و . . .؛ و وجوه اشتراکی میان آنهاست و هر یک می‌تواند کمابیش امنیت انسانی را به خطر اندازد. در گذر تاریخ، نظریه‌های گوناگونی درباره مایه‌های ستیزه‌گری آدمیان مطرح شده است. ارسطو علت مشترک و عمومی همه ستیزه‌ها، شورشها و انقلابها را نابرابری و تلاش برای برابری می‌داند: «انقلاب، یا کار مردمی است که از دیگران فروترند و برابری می‌جویند، و یا کار مردمی است که با دیگران برابرند و برتری می‌خواهند. چنین است زمینه احساسی و ذهنی مردمی که سر به عصیان برمی‌دارند.» وی از علت دومی نیز سخن به میان می‌آورد که خود هفت بخش دارد که از میان آنها می‌توان از به دست آوردن سود و حرمت یا جبران زیان و خواری یاد کرد. «اما علل و مبادی آشوبهایی که آن زمینه احساسی و ذهنی را در نهاد مردم شدیدتر و نیرومندتر می‌کند و ایشان را در پی مقاصد خود برمی‌انگیزد، از یک نظر هفت و از نظر دیگر بیش از آن است. . . علل دیگر [افزون بر سود و حرمت] عبارت است از [۳] گستاخی، [۴] ترس، [۵] نیرو یا نفوذ بسیار، [۶] تحقیر و [۷] وسعت بیش از اندازه بخشی از سازمان حکومت. در برخی موارد، آشوبگری، به هنگام انتخاب نمایندگان و سهل‌انگاری و خردنگری و ناسازگاری [میان اعضای حکومت] نیز به انقلاب می‌انجامد.»<sup>۹</sup>

از آنجا که تلاشهای انقلابی، می‌تواند از تلاشهای جمعی به‌شمار آید، می‌توان از ریشه‌های آن بعنوان ریشه‌های یکی از آشکارترین گونه‌های برخورد یاد کرد.

در تبیین این ریشه‌ها، برخی نظریه‌ها فردگرایانه یا روانشناختی است: «از این دیدگاه، شرایط پیدایش وضعیت انقلابی، اساساً به وضعیت فرد یا تصور فرد از آن وضعیت مربوط می‌شود. موضوع مورد بررسی در

گستاخ شدن و خشونت آغاز کردند: همه جا بر ضد اشراف طغیان کردند.»<sup>۱۴</sup>

بانگرشی فراگیرتر می‌توان گفت که: واقعیت‌های زندگی، هر چه باشد، البته مهم و تعیین کننده است، ولی تعیین کننده‌تر، برداشت ذهنی آدمیان از آنهاست. شاید آنچه آدمی را آماده ستیزه می‌سازد، احساس تیره‌بختی باشد. این، هر چند همواره علت کافی و تامه ستیزه نیست، و به ابزارهایی همچون «ایدئولوژی» بسیج نیازمند است، ولی دست کم بن‌مایه و شرط بایسته آن هست.

«جوئل شارون» دیدگاه‌های گوناگون جامعه‌شناختی درباره علل تیره‌بختی آدمیان و آرزومندی آنان برای برقراری عدالت را به گونه فشرده چنین بیان می‌کند:<sup>۱۵</sup>

برخی از گونه‌های ستیزه و خشونت، پدیده روزگار ماست، مانند خشونت‌های رسانه‌ای. رسانه‌ها، در کنار کارکردهای سودمندی که دارند، خواسته یا ناخواسته به آموزش خشونت بویژه در میان جوانان و ستیزه‌گری دامن می‌زنند. «نگرانی اصلی بیشتر منتقدان رسانه‌ها، آن است که: نمایش مثبت خشونت، مقبولیت و موقعیت افراد خشن و واکنش خشونت‌آمیز را افزایش می‌دهد و منجر به ایجاد چارچوبی اجتماعی می‌شود که در آن «زور» وسیله و شیوه‌ای مقبول برای حل مشکلات تلقی می‌گردد». نیز بر پایه اصل «تداعی عادت» (habitual association) کسی که چندین سال با پیام‌های خشونت‌آمیز برنامه‌های رسانه‌ای روبه‌رو بوده، به‌هنگام ناکامی یا برخورد با دشواری، ناخودآگاه به سوی واکنش خشونت‌آمیز کشیده می‌شود. اثر درازمدت آن نیز، از میان رفتن حساسیت فرد نسبت به خشونت و صحنه‌های خشونت‌آمیز است.»<sup>۱۶</sup>

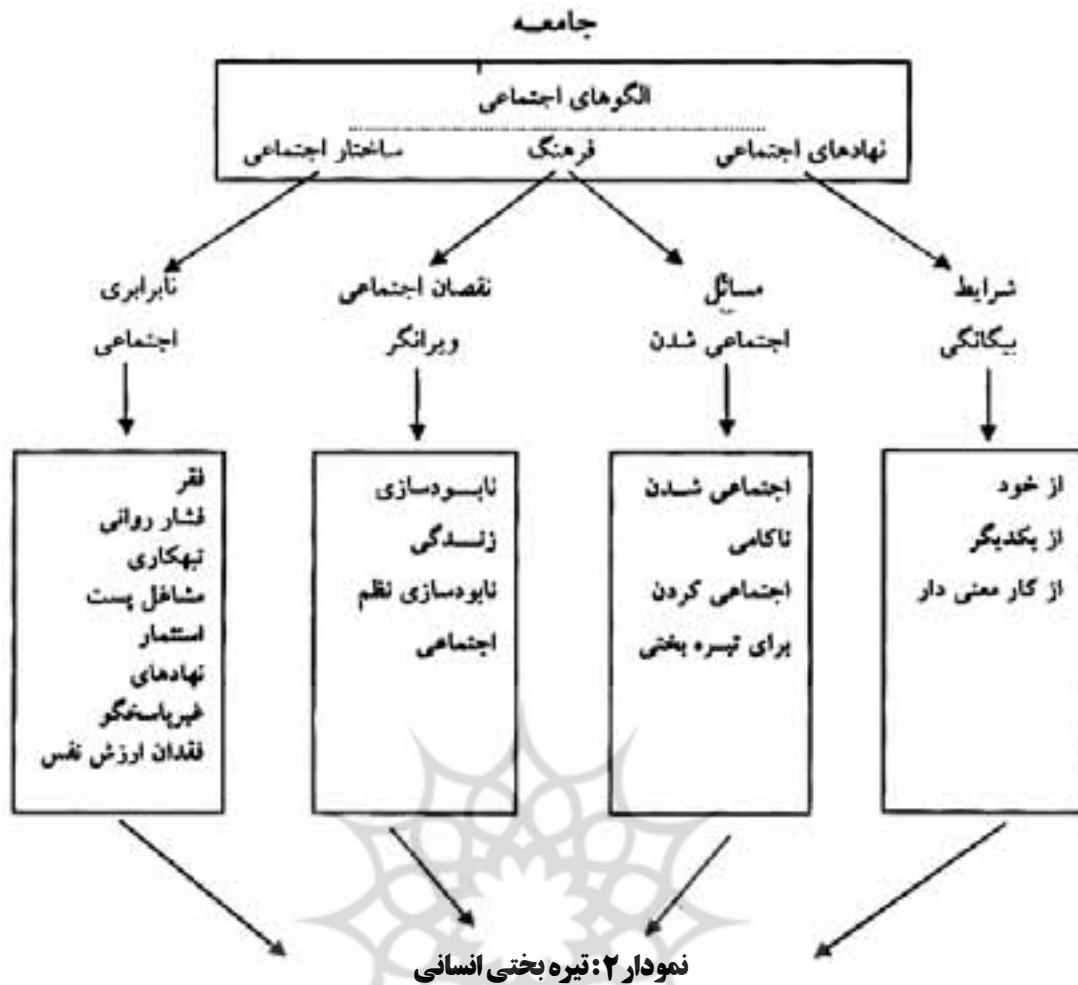
#### ۴. ستیز بر سر هویت، رفاه و عدالت

رخداد‌های ریز و درشتی که هر روز در کوی و برزن و جهان مارخ می‌نماید، از آنچه صفحه «حوادث» روزنامه‌ها را پر می‌کند تا رخداد‌هایی همچون رویدادهای یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی و برخوردها

○ واقعیت‌های زندگی، هر چه باشد، البته مهم و تعیین کننده است، ولی تعیین کننده‌تر، برداشت ذهنی آدمیان از آنهاست. شاید آنچه آدمی را آماده ستیزه می‌سازد، احساس تیره‌بختی باشد. این، هر چند همواره علت کافی و تامه ستیزه نیست، و به ابزارهایی همچون «ایدئولوژی» بسیج نیازمند است، ولی دست کم بن‌مایه و شرط بایسته آن هست.

همراه است (و بیشتر در جامعه‌های دستخوش دگرگونی‌های فرهنگی دیده می‌شود)؛ (۳) «ناکامی فزاینده» که در آن امکانات کاهش، ولی چشمداشتها افزایش می‌یابد.<sup>۱۲</sup>

دسته‌ای از دیرنده‌ترین و دیرپاترین ستیزه‌ها، برخاسته از نابرابریها و بی‌عدالتیها، و آرمان‌پرایی نظمی عادلانه بوده است. اگر آیین‌هایی همچون مسیحیت، در آغاز بیشتر بر برابری از دیدگاه برابری در آدمیت انسانها، یعنی اینکه همه مردمان از آدمیان به‌شمار آیند و بردگان و مانند آنها از شمار آدمیان بیرون انگاشته نشوند، پافشاری می‌کردند، و اگر سوسیالیسم بعنوان جوهره آیین‌هایی همچون مارکسیسم، سبب شد تا جنبشها و تکاپوهای بسیاری در جهان درافتد و حتا به ایران ما نیز برسد و امروز هنوز از «ناکامی چپ در ایران»<sup>۱۳</sup> سخن برود، ولی یکی از کهنترین جنبشهای اشتراکی در جهان، همان آیین مزدکی در ایران باستان بوده است. «آیین مزدک در بدو امر، طریقتی مذهبی بود که مردی صاحب خیالات عالی آنرا تبلیغ می‌نمود. جنبه اشتراکی این آیین، در درجه دوم این قرار داشت... آیین مزدکی، بسیار کم توسعه یافت؛ ولی افکار اشتراکی در محیله مردمان بست [قشرهای فرودست]، که قرن‌ها رنج برده بودند، شروع به پیشرفت کرد... ناراضماندی شدت یافت. طبقات پست مردم از بسیاری شماره خود



دهشت افکنی (تروریسم) پرداختند و از محور شرارت، و آنها که با ما هستند یا بر ما، سخن به میان آوردند. به هر رو، بن مایه این دیدگاه آن است که این پیشامد ماجرای هویتی است. «جولیانی» - شهردار نیویورک - هفته ای پس از آن رخداد و بر ویرانه های آن برجها، به آمریکاییان گفت: ما باید زندگی را دوباره بیازیم تا دشمنانمان گمان نبرند که «شیوه زندگی» آمریکایی از میان می رود. هویتها، پیوسته، در نسبت خود با دیگران و بر پایه «دگر بود» و غیریت تعریف شده اند. پس، اگر مرز دگر بود، نادرست، و پیامد آن تب آلود و خشونت زا باشد، بر ستیزه گری فردی و گروهی خواهد افزود و بدین سان از امنیت انسانی خواهد کاست. ستیزه ها در پاکستان، افغانستان و مرزهای ایران، درست یا نادرست،

در مناطق مرزی افغانستان، پاکستان و مانند آنها، چهره ناگوار زندگی را به آدمی می نمایاند و امنیت انسانی و آرامش زندگی را به خطر می اندازد.

درباره رویدادهای یازدهم سپتامبر، بسیار سخن رفته است. برخی کسان، آنرا ترفند خود دولتهای آمریکا و اسرائیل دانسته اند تا با خودزنی، راه را بر تاخت و تازشان در خاورمیانه، آسیای جنوبی، جهان اسلام یا دیگر جاها بگشایند؛ ولی به باور بیشتر مردمان و کارشناسان، این رخداد، به راستی از سوی «اسامه بن لادن» و سازمان چریکی «القاعده» طراحی شده و به انجام رسیده است. «برجهای دوقلو»، نماد قدرت نظامی و اقتصادی آمریکا بود که فرو ریخت و نومحافظه کاران آمریکایی به رهبری «جرج دبلیو بوش» از پی آن، به ستیز با



اکنون بیشتر از پیش، تعریف‌های هویتی یافته است. برخوردها میان قومیتها در هر يك از آن همسایگان، و میان آنها، برای نمونه بر سر «بلوچستان یکپارچه»، بیشتر از اینجا مایه می‌گیرد. نگارنده از مدت‌ها پیش به این باور رسیده بود که علت بازگشت طالبان و قدرت‌نمایی این گروه در برابر حکومت «حامد کرزی» و نیروهای آمریکایی، آن است که توانسته به این رویارویی، جنبه هویتی، ایدئولوژیک و مذهبی و حتا ملی در معنای مخالفت با بودن بیگانگان و دست‌نشانندگان آنها در خاک افغانستان بدهد، به گونه‌ای که چندی پس از سخن به میان آمدن از گفتگوی طالبان و حکومت افغانستان، «ملا عمر» - سرکرده این گروه - گفت «گفتگو با دست‌نشانگان و بیگانگان، تاهنگام حضور نیروهای بیگانه، ناممکن است.»<sup>۱۷</sup>

آمریکا با بیش از هفتاد هزار نیروی ورزیده و آماده از بیش از بیست کشور جهان، در رویارویی با پیکارجویان طالبان در مانده و شگردهای<sup>۱۸</sup> نامتقارن (asymmetric tactics)، به گونه روزافزون در حال خودنمایی دوباره است و آنگونه که يك دیپلمات فرانسوی می‌گوید: «نیروهای بیگانه، نه بخشی از راهکار، که اکنون خود بخشی از دشواری‌اند، و سرازیر شدن نیروهای بیگانه، حس اشغال‌شدگی را در میان شهروندان افغانستان گسترش خواهد داد. آنگاه، چاره کار بسا، این دانسته شود که خود کامه و دیکتاتوری بیاید و کشور را از چنگ بیگانگان برهاند.»<sup>۱۹</sup> برخی از برجسته‌ترین ویژگی‌های انسانی ما، در حوزه‌های مذهب، جامعه و فرهنگ (البته به گمان من، آنگاه که با برداشتهای نادرست و تعصب همراه باشد)، در تنگنا می‌افتد.<sup>۲۰</sup>

از دیگر سو، افغانستان کنونی، از دشواریهای بسیار همچون ویرانی، جنگ درونی و بیرونی، تنگدستی، بیکاری گسترده، آسیب‌های اجتماعی گوناگون و... رنج می‌برد.

آنچه جامعه بین‌الملل برای کمک به افغانستان در همایش‌هایی مانند همایش توکیو، لندن و پاریس وعده داده، بویژه از سوی غربیها وفا نشده است. يك تحلیلگر

غربی با یادآوری اینکه کمابیش ۸/۴ میلیون تن از افغانها - یعنی يك چهارم جمعیت کشور - به سبب خشکسالی یا بهای سنگین مواد خوراکی، به غذای کافی دسترسی ندارند، می‌گوید: «افغانستان امروز، به کمکی هوایی (پل هوایی) همچون کمکها به برلین در ۶۰ سال پیش نیازمند است. پل هوایی آمریکا برای کمک‌رسانی به برلین، که در ۱۹۴۸ آغاز شد، بیش از ۲/۳ میلیون تن - متر خوراک، سوخت و دارو به برلین باختری رساند. سازمان ملل و دولت افغانستان در ژوئیه ۲۰۰۸، برای کمابیش ۳۳ میلیون تن، کمک ۴۸۰ میلیون دلاری درخواست کرده‌اند.»<sup>۲۱</sup> شرایط ناگوار زندگی همچون ناامنی و تنگدستی، بازگشت مهاجران افغانی از ایران و پاکستان به کشورشان را دشوارتر کرده است. در پی فرو افتادن حکومت کمونیستی کابل و پیروزی مجاهدین، بیش از دو میلیون، و پس از سرنگونی طالبان در ۲۰۰۱، بیش از پنج میلیون مهاجر افغان داوطلبانه به میهن خویش بازگشتند. ولی شرایطی که پیوسته رو به بدتر شدن است، سبب شده که بیش از ۳ میلیون مهاجر در پاکستان و بیش از يك میلیون مهاجر در ایران، گرايشی به بازگشت نداشته باشند.<sup>۲۲</sup> مشکل افزایش چشمگیر کاشت مواد مخدر، به علت‌هایی همچون نبود کشت جایگزین، بر دشواری شرایط افزوده است.<sup>۲۳</sup> وضع در بخشهای

○ هویتها، پیوسته، در نسبت خود با دیگران و بر پایه «دگر بود» و غیریت تعریف شده‌اند. پس، اگر مرز دگر بود، نادرست و پیامد آن تب‌آلود و خشونت‌زا باشد، بر ستیزه‌گری فردی و گروهی خواهد افزود و بدین سان از امنیت انسانی خواهد کاست. ستیزه‌ها در پاکستان، افغانستان و مرزهای ایران، درست یا نادرست، اکنون بیشتر از پیش، تعریف‌های هویتی یافته است.

○ يك تحليلگر پاکستانی بر این باور است که: کشورداری بد، فساد فراگیر و بی‌عدالتی، نابرابریهای اجتماعی سنگین پدید آورده و طبیعی است که این شرایط به کاهش مدارا (تساهل) و سرزندگی بینجامد.

این واقعیتهای و شرایط اجتماعی - اقتصادی ناگوار، در ایدئولوژیهای مذهبی، حقوقی و سیاسی بازتولید و سخت‌تر می‌شود و به گسترش دامنه‌ستیزه و تنگتر شدن دامنه‌امنیت انسانی می‌انجامد.

از روانشناسی دهشت افکنان تا جامعه‌دهشت افکن‌پرور و حتا جامعه جهانی مسؤول این پدیدار، بسیار می‌توان سخن گفت.<sup>۲۷</sup> ولی در اینجا بر دیدگاه دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن تکیه می‌کنیم که آنرا زاده بی‌عدالتی می‌داند، بویژه که اگر در ایدئولوژی بازتولید شود، به گونه‌یک رسالت هم درمی‌آید. عاملان رویدادهای یازدهم سپتامبر «و محرکان آنها، لایدر سالتی جهانی و معنوی برای خود قائل بودند، زیرا میان‌پندار رسالت و تنفر، فاصله چندانی نیست. آنها که جان خود را سرمایه کار قرار دادند، انتظار داشتند که در ازای آنچه می‌دهند، چیز گرانبهایی به دست آورند، و آن انتقام کشی از وضعی بود که از آن بیزار بودند» تا اندازه‌ای که بشود جان بر سر آن نهاد.<sup>۲۸</sup> خشونت همواره در زندگی انسانی بوده و امروزه بر دامنه، سنگینی و پیامدهای زیانبار آن افزوده شده است. «زور و خشونت، گرچه از یکدیگر متمایزند، اما همواره با یکدیگر پیوند دارند.»<sup>۲۹</sup> سرشت روزگار ما با جهانی شدن فرایندها و اثر سرائتی امور همراه است از اینرو، باید اندیشه پرهیز از خشونت<sup>۳۰</sup> را گسترش داد؛ راهی بهتر برای حل اختلافها<sup>۳۱</sup> یافت؛ و باقیمانده ناگزیر تقابلهای اجتماعی را در مسیرهای بارور (مانند رقابت) انداخت<sup>۳۲</sup> و برای همه این کارها و یافتن راهکارهای

باختری پاکستان، هم‌مرز با افغانستان، نیز به همین گونه است. يك تحليلگر پاکستانی بر این باور است که: کشورداری بد، فساد فراگیر و بی‌عدالتی، نابرابریهای اجتماعی سنگین پدید آورده و طبیعی است که این شرایط به کاهش مدارا (تساهل) و سرزندگی بینجامد. این واقعیتهای و شرایط اجتماعی - اقتصادی ناگوار، در ایدئولوژیهای مذهبی، حقوقی و سیاسی بازتولید و سخت‌تر می‌شود و به گسترش دامنه‌ستیزه و تنگتر شدن دامنه‌امنیت انسانی می‌انجامد.

يك حوزه دیگر از عوامل زداینده امنیت انسانی، آسیبهای اجتماعی (طلاق، کودکان خیابانی، تنگدستی و...) است که در چنین شرایط اقتصادی و زیستی ناگوار، در صد پیدایش و تشدید آن افزایش می‌یابد. نرخ گسترش این پدیدارهای ناخوشایند، در افغانستان با شتاب رو به افزایش است.<sup>۲۴</sup> در بیشتر نظریه‌ها در زمینه کجروی اجتماعی، اقتصاد و فرهنگ، دو خاستگاه عمده این ناهنجاریهای اجتماعی به‌شمار می‌آید.<sup>۲۵</sup> برای نمونه، این دو خاستگاه را در دیدگاه «مرتن» می‌توان دید. وی به دسته‌بندی واکنشهای گوناگون فرد به هدفها، با توجه به ابزارهایی که در دست یا فراروی اوست، می‌پردازد؛ برای نمونه، جامعه آمریکای آن روز که پولدار شدن را تشویق می‌کند، ولی راه خوبی برای این کار نمی‌گشاید. همنوایی، نوآوری، شعائرگرایی، انزواگرایی، و شورش، این پنج دسته از این واکنشهاست.<sup>۲۶</sup>

انسانی که در تنگنای بی‌عدالتی افتاده باشد یا احساس کند که به بی‌عدالتی گرفتار آمده است، همچون کسی که کارد به استخوانش رسیده باشد، به مصداق «هر که دست از جان بشوید / هر چه در دل دارد بگوید»، چه بسا دست به هر کاری بیازد. دهشت افکنی (تروریسم) هم از همین آبشخور سیراب می‌شود. آنچه امروز و بویژه پس از رخدادهای یازدهم سپتامبر، زیر عنوان دهشت افکنی و نبرد با آن همه جا خودنمایی می‌کند، به گمان باختریان بیشتر از همین افغانستان و پاکستان، بیرون می‌آید. درباره ریشه‌ها و پیامدهای دهشت افکنی،

2. Hobbes. Thomas, **Leviathan**, reproduced in Noward Williams, Moorhead Wright and Tony Evens (eds), **A reader in International Relations and Political Theory**, Buckingham, Open University Press 1993 p 93

در: افتخاری. اصغری (مترجم و ویراستار)، مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی (تهران: راهبردی به چاپ نخست، ۱۳۸۷)، ص ۲۸.

۳. نك. تیندر. گلن، تفکر سیاسی، ترجمه محمود صدی، (تهران: علمی و فرهنگی، چاپ نخست، ۱۳۷۴)، ص ۷۶.

۴. همان، صص ۷۵-۷۴.

۵. همان، ص ۷۵.

۶. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۱)، کتاب دوم، بخش پنجم، بند ۱۳ و ۱۴؛ نیز بنگرید به: عنایت، حمید، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، (تهران: انتشارات زمستان، چاپ سوم، ۱۳۸۱)، صص ۸۵-۸۴.

۷. شارون. جونل، ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، (تهران: نی، چاپ دوم، ۱۳۸۰)، صص ۹۳-۹۲.

۸. بنگرید به: یونگ. کارل گوستاو، روانشناسی تحلیلی یونگ، سخنرانیهای تاویستوک، ترجمه فرزین رضاعی، (تهران: ارجمند، چاپ نخست، ۱۳۸۲)، صص ۶۲-۵۸.

۹. ارسطو، پیشین، صص ۲۰۷-۲۰۶.

۱۰. بشیریه، حسین، انقلاب و بسیج سیاسی، (تهران: دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۲)، صص ۶۱-۶۰.

۱۱. کار، تدرابرت، چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟، ترجمه حبیب‌مظاهری، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ نخست، ۱۳۷۰)

۱۲. بشیریه، پیشین، صص ۶۳-۶۲.

۱۳. نك: بهروز، مازیار، ناکامی چپ در ایران، ترجمه مهدی پرتوی، (تهران: قفتوس، چاپ ششم، ۱۳۸۲).

۱۴. اسانوتل کریستفن، آرتور، سلطنت قباد و ظهور مزدك، ترجمه احمد بیرشك، (تهران: کتابخانه طهوری، چاپ دوم، ۱۳۷۴)، ص ۱۲۶.

۱۵. شارون، پیشین، ص ۲۵۲.

۱۶. بنگرید به: فرانکلین زیرینگ و گوردون هاوکینز، رسانه‌های جمعی و خشونت، ترجمه سیدرضا میرطاهر، در:

عملی، پرداختن به هویت و فرهنگ، یکی از اصلی‌ترین چاره‌هاست؛ البته هویت و فرهنگی که خود چاره شده و ملایم و اصلاح شده باشد و همزیستی، گفتگو، ساختن جامعه‌ی انسانی و معنوی، و کمک به انسانیت را بیاموزد، و امنیت انسانی و آرامش انسانهای دیگر، در آن يك ارزش فرادست باشد.

## ۵. فرجام سخن:

اکنون، می‌توان سخنان پیشگفته را اینگونه فشرده ساخت: امنیت انسانی، بویژه در افغانستان، پاکستان و مناطق مرزی ایران، گرفتار گسستی چشمگیر شده است. درنمایه دیدگاه این نوشتار آن است که: امنیت انسانی، به «نظم خوشایند» وابسته است؛ که در اینجا، به مفهوم نظم‌ی که با باورها، احساسها و نیازهای آدمیان زیست‌کننده در زیر چتر آن پیوند می‌یابد، آمده است. يك نظم خوشایند، می‌تواند به احساس امنیت، هویت (مذهبی، قومی، ملی، جنسیتی و...) و عدالتی کمابیش پذیرفته شده یاری رساند و با هویت بخشی و رفاه نسبی، از گسترش آسیبهای اجتماعی جلوگیری کند.

از آنجا که احساس تیره بختی، از شرایط واقعی و نیز برداشتهای ذهنی و فرهنگی ریشه می‌گیرد، و بخش چشمگیری از ستیزه‌ها، بویژه جامعه آماری این نوشتار، ابعاد فرهنگی، مذهبی و ایدئولوژیک دارد، باید از یکسو نهادهای گوناگون اقتصادی، فرهنگی-اجتماعی و اداری-سیاسی را برای پیشگیری از بحرانها، مدیریت بحران و بهسازی شرایط توانا ساخت، و از دیگر سو، با اصلاح برداشتهای هویتی، از باز تولید هویتی دشواریها جلوگیری کرد، و به بهتر شدن وضع یاری رساند. جان سخن آنکه:

هویت و کارآمدسازی نهادی، بهترین خاستگاه راهکارهای افزایش امنیت انسانی تواند بود.

## یادداشت‌ها

۱. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، (تهران: مروارید، چاپ دوم؛ ۱۳۷۰)، ص ۳۸

- ترجمه رحمت‌الله صدیق اردستانی، (تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۳).
۲۶. نك: كيوستيو. پيتر، اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، (تهران: نی، چاپ پنجم، ۱۳۸۵) صص ۱۴۶-۱۵۰.
۲۷. برای نمونه، بنگرید به: Giriraj Shah **Encyclopedia of International Terrorism**, (India: Anomal Publications, 2002), Vol.
۲۸. اسلامی ندوشن. محمدعلی، هشدار روزگار، (تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ نخست، ۱۳۷۰)، ص ۸.
۲۹. استیرن. فرانسوا، خشونت و قدرت، ترجمه بهنام جعفری، (تهران: وزارت امور خارجه، چاپ نخست، ۱۳۸۱)، ص ۲۰.
۳۰. نك: جهانبگلو. رامین، اندیشه عدم خشونت، ترجمه محمد رضا پارسایار، (تهران: نی، چاپ نخست، ۱۳۷۸).
۳۱. نك: دبوئو. ادوارد، اختلافات و راهی بهتر برای حل آنها، ترجمه سعیدر جایی خراسانی، (تهران: سفیر، چاپ نخست، ۱۳۷۹).
۳۲. آکوزر. لوئیس، نظریه تقابل‌های اجتماعی، عبدالرضا نواح، (اهواز: رسش، چاپ نخست، ۱۳۸۴).
- علی اصغر افتخاری (ویراستار)، خشونت و جامعه، (تهران: سفیر، چاپ نخست، ۱۳۷۹)، صص ۳۲۹-۳۲۸.
۱۷. نك: هفته نامه شهروند امروز، سال سوم، شماره هفتم، ۱۲ آبان ۱۳۸۷، ص ۳۲.
۱۸. شگرد را همچون برابر نهاد تاکتیک به کار برده‌ام.
19. **The Economist**, 19/10/2008; [http:// www. ariana. com/ ariana/ eariana. nse/ all Articles](http://www.ariana.com/ariana/eariana.nse/allArticles).
20. Mir Adnan Aziz, "Mask that grins and lies", **Jang Newspaper**, Nov. 01, 2008.
21. Johnson, Ed, **Blomberg**, 31/10/2008.
22. Ashraf Haidari, M. **Eurasianet**, 13/09/2008; 2 **Jang Newspaper**, 3. op.cit
- نیز بنگرید به: پرنامه شامگاهی بخش فارسی رادیو B.B.C، شنبه شب ۱۳۸۷/۸/۱۸؛ و:
- The International Organization for Migration, (IOM. OIM, 2001).
۲۳. برای آشنایی با معضل مواد مخدر، بنگرید به: Marianne Ducasse, Rogier, **World Drug Report 2000**, UN-ODCCP R Oxford University
۲۴. بنگرید به: روزنامه‌های افغانستان، مانند: «چراغ»، «انیس» و «آرمان ملی»؛ در: خبرگزاری صدای افغان.
۲۵. برای نمونه، بنگرید به: ارل رابینگتون و مارتین وانینبرگ، رویکردهای نظری هفتگانه در بررسی مسایل اجتماعی،